



# تنهایی را سر سلامت! تنهایی را سر سلامت!

گیل آواپی Gil Avaei

مجموعه شعر نو



نام: تنهایی را سر سلامت!، مجموعه شعر نو

شاعر: گیل آوایی

ناشر: هنر و ادبیات پرس لیت

شهریور ۱۳۹۲ / سپتامبر ۲۰۱۳

[www.perslit.com](http://www.perslit.com)

تماس: [gilavaei@gmail.com](mailto:gilavaei@gmail.com)

توجه: بازانتشار اینترنتی این اثر فقط با بیان شناسه

های بالا مجاز است و انتشار چاپی آن مشروط به

کسب اجازه از گیل آوایی ست.





۱۵ اگوست ۲۰۱۳

نجوای " دوستت دارم " ات  
گذر نسیمی ست، بر جان گُر گرفته!  
آه

کسی چه می داند دیوانه ای باز دیوانگیش می شمارد!  
زیبای من!

می دانی نمی دانی  
نمی دانی می دانی  
این پا آن پای هزار اگر، شاید، ولی،  
دل ای دل، دل ای دل! وای!  
کرشمهٔ رقصانِ مستانه ای!  
تنه به دریا زدن  
رفتن یله  
لم لات وُ ماتِ کرانه،  
درتو، باتو، بی تو!

ببین!  
خیال  
چه بی خیال  
ترا نقش می زند!؟

## ۱

افشان گیسوان توست  
 پناه اشکهای این همه دوری  
 وای اگر بیافشانی!  
 هوار  
 می زنم  
 هوار!

## ۲

کرشمه مست،  
 مستِ کرشمه!  
 دلشدگی ست هر گشت و بازگشت!  
 خیال،  
 خیالش نیست بی خیال رمیدن!  
 آه  
 چه ساز کرده ای باز!؟

## ۳

چه خیالِ خوشخیالانه ای می رماند دریا؟!

یک کران بی کرانه گی!

تاب و بیتابی،

موج موج چنگ می زند گوی

افشانِ آشفتهٔ این! همه بی قراری!

آی!

قرارت نیست سرقرار!؟

خرامانه، مستِ مست!

وای!

که بودن نبودن

بی تو

حرف است

حرف!

## ۴

بودن نبودن  
بهانهٔ پنهانکاری ست

هست و نیست  
تویی  
که به هزار واژه می خوانمت

## ۵

بیداری خواب ترا می شمارد؟!  
یا  
خواب توست خیال می کاود؟!  
هنوز خواب و خیالت،  
پاندول واژه ای ست،  
پوم تاکِ نفسگیرِ انتظار باز!  
چه سر در گمی غریبی ست  
غریبِ زمان و مکان و یک جهان بیتابی!

## ۶

رقص شراب است  
یا  
خرامانِ خیالِ تو؟!  
  
چشمانِ مات  
زاغِ یادِ ترا چوب می زند!

## ۷

کنار دریا ۵ مه ۲۰۱۳

دریا  
دریا تو  
دریا تو دریا دریا تو  
تو تو دریا  
دریا دریا  
دریا تو دریا تو  
دریا  
تو  
تو  
دریا



دریا تو  
 تو دریا  
 دریا تو  
 تو دریا  
 دریا تو  
 تو  
 تو  
 تو  
 تو دریا دریا  
 تو تو دریا  
 دریا تو  
 دریا تو دریا تو تو دریا  
 دیوانه دریا  
 دریا دیوانه  
 دیوانه  
 دیوانه  
 دی  
 وا  
 نه

## ۸

دستی به مشّت،  
دستی پیاله،  
خشمآه هوار  
آوارِ تنهایی می شمرد!

پیاله گویی اخم‌فریادی به نگاهِ مات:

آی  
پس من چه ام؟!

## ۹

۱۸مه ۲۰۱۳

یک دشت سکوت و  
ویرانه زارِ زمزمه های دوری ست دورِ دور  
خرامان خیال است باز  
سوسن وحشی هنوز  
ابرِ خیال می باراند  
می باراند  
وای  
اگر سیلابی!

## ۱۰

راز این همه اندوه  
چشم تو می داند و  
اشکهای من  
شب چه بیهوده هوار می زند

## ۱۱

سکوت و شب و پیاله  
مات  
همه حرفها بیهوده اند  
وقتی صدای تو نیست به هایی!

## ۱۲

رو به ساحل  
 رد پای من است و انتظار  
 پشت به کرانه کرده ام  
 نگاه منتظرم  
 چشم ترا نفش می زند  
 در یک دریا آتش آفتابنشین

## ۱۳

۲۶ ژانویه ۲۰۱۳

شعله کشانِ وسوسه می گیرانی  
 در دل خاکستر اینهمه که رفت  
 شبانه دیگری ست  
 پیاله و نقش نگاه تو  
 چه خیالی ست،  
 باز خاکستر و توفانِ هر چه باداباد؟!  
 آه که چه بیتابیِ نفسگیری ست  
 رقص این پا آن پا کردن!

## ۱۴

۱۷ سپتامبر ۲۰۱۲

طوفانِ یادِ توست!،  
 یا  
 بیدادِ این همه! دلتنگی،  
 وای  
 که خانه خرابِ بی تو بودم هنوز!  
 می آیی وُ وسوسه می زایی،  
 درگاهانِ بی گاهی که روزگار  
 هیچگاه چنین بی دریغ نبود، گیراندن!  
 به آهی که نبودنِ ترا به هر نفس هوار می کشم!  
 و تو نقش می زنی بی خیال  
 دیوانه ای ترا  
 هر بام و شام  
 مات  
 به حیرانی می شمارد  
 هستی  
 نیستی  
 باشی  
 نباشی  
 و چنین است

لی کنانِ کودک خیال و کوهِ تردیدهای بودن نبودن!  
 آه از این کودکی ی خیال و انبوهی ی یک کوه! ویرانی!

همین!

## ۱۵

۱۵ جون ۲۰۱۳

یک پیاله آفتاب،  
 یک مشت خیال،  
 یک بغض سایه ات  
 از دلِ دیوانه ام هرچه که بخواهی،  
 درو می کنی  
 هرچه  
 که  
 بخواهی!

## ۱۶

جمعه ۳۱ خرداد ۱۳۹۲ - ۲۱ ژوئن ۲۰۱۳

رقص برگ  
سایه روشنایی این پا آن پا می کند انتظار  
ابری گرفته و غمگین نگاه مات  
زمزمه ای وسوسه می باراند  
یک ریز  
یک نواخت  
سنفونی باران.

## ۱۷

ابری کرشمه کنان  
آرام می خزد بر گستره دلگیر آسمان  
جنگل به زمزمه می خواند  
باران  
باران

## ۱۸

شاخ و شانه می کشد درخت  
 در هوم هوم باد رجز خوان  
 رقصی میانه میدان است گویی  
 بی خیال می بارد  
 بی امان  
 باران

## ۱۹

چه به به و چه چه می کنی بیهوده؟!  
 من که فروشی نیستم!  
 نبوده ام که باشم!



## ۲۰

پنجشنبه ۶ تیر ۱۳۹۲ - ۲۷ ژوئن ۲۰۱۳

چونان پرنده،  
بال گشودن!

کرانه  
آینه خیال است  
افشان جنگلی ات!

وا مانده!  
مات!  
هایی،  
هویی،  
میان من و دریاست!

بازی گوشی  
یک دیدار باز!

آه که دلتنگی  
همچون نُتِ فضولی ست  
در هر نجوای خلوتم!

می دانی؟!  
گاه دلم برای دلتنگی ات هم  
بیتاب است!

## ۲۱

چهارشنبه ۱۶ مرداد ۱۳۹۲ تهران ۱۴:۳۲ - ۷ اوت ۲۰۱۳

نجوای بیتابی های من  
یادِ توست.

نقشِ نگاهِ تو اما  
خیالِ مرا رام می کند آرام!

نُتهای سرگردانم باز،  
بر ملودیهای دلتنگی،  
وقتی که تاب می بری بیتاب!

هنوز نگاهِ من  
افشانِ بید می شمارد به انتظار!

آیا در بوم نگاه تو  
رنگی می زند چتر  
از لانه کلاغ و آن درخت؟!

شاهدانِ شب و شراب و آغوش!

## ۲۲

## سمفونی شب

پنجشنبه ۱۷ مرداد ۱۳۹۲ - ۰۳:۴۹ - ۸ اوت ۲۰۱۳

ارکستر شب

سمفونی سکوت می نوازد،

رازا!

تاریکی،

انبوه انبوه موج می زند،

ژرف،

در پوم تاکِ رام و آرام!

ماه،

به کدام آسمان بی ابر کوچیده است؟

چشمانی مات،

دستانی مُشت،

لبانی بسته،

خیالی

که ویرش گرفته پرواز،

باز

خواب

بی

خواب!

## ۲۳

۲۰۱۳هـ ۱۸

از چه به تماشا؟!  
 فریادهای توست،  
 در گلوی به طناب!  
 بیچاره  
 چارپایه  
 وحشت گزمگان می شمارد!  
 روز حساب.

تو  
 من  
 میدان  
 بغضِ همهٔ تاریخ،  
 خشمافریاد نابرابری ست در گلو  
 آی  
 بجنگ  
 تا  
 بجنگیم!

## ۲۴

## اعدام تماشا

پاندول واره بیم و هراس

چارپایه ای

فاصله بودن نبودن!

آه همه به کنار

چه زخم چرکینی ست

چشمهای به تماشا

.

بودن نبودن

یک چارپایه

حلقه طنابی تاب می دهد

## ۲۵

دوم سپتامبر ۲۰۱۲

انتظاراز که؟!

چه؟!

وقتی رویا می بافی به شب خو کرده تا!  
زمین بچرخد و خورشید مهرش بگیرد که بتابد!

یک آسمان وا مانده ای!

چنگی به سینه زدی درد ،

که می شد خورشید به چنگ آورد!

ما

بغض هامان را قسمت کرده ایم!

می کنیم باز

چه اشتراکِ غم انگیزی ست میانمان!

وای اگر چنگهامان با هم شب می درید!

خورشید گردن می گذاشت ناگزیر

بامدادی که ما هوار می کنیم هنوز!

با چنگ و دندان حریف میدانم هنوز

اگر همراهی!

این گوی

این میدان!

همین!

## ۲۶

## ای پریشان جنگل انبوده

۱۳۹۱ دی ۱۶

ای پریشان جنگل انبوده

ای

رهوارِ خاموشِ صبورِ من!

سحرپایانِ یلدایِ بخونِ رنگین،

شکوهِ ماندگاری،

مرگِ لایخِ خاکِ عاشقِ کشِ چه می دارد؟!

تبر ،

تنها زبانِ باتو گفتنِ شدا،

نهلانتِ چنینِ آشفته بر دارند!

چه آمد؟!

خاوران،

فریادِ خشماگینِ یک تاریخِ بیداد است!

هوارتِ کوا؟!

سلاحِ کوا؟!

کجا شد جنگِ لایخِ چریک و سربدارانت!

چه داری انتظارِ مرگِ خویان؟!،

سرزمینِ لعنتِ شومایه های مرگ می بارد!



شکیبا جاری ی من،  
 کو!؟ چه شد!؟ سیل خروشات!  
 کجا شد آتش خشماهوارِ دادا،  
 بر بیدادِ داغ و لابهٔ اللهِ انسانِ گش!

بگیران آتش خشم،  
 تویی تو جاری بودن!  
 تویی تو خونِ در رگهای این جنگل!  
 تویی تو بودن و ماندن!  
 تویی بود و نبودِ خاک!  
 تو گر خاموش،  
 مرگِ خاک!  
 تو گر فریاد،  
 بهاران می رسد از راه!

برخیزیم!

## ۲۷

۱۲ سپتامبر ۲۰۱۲

این مبلغان مسیحی ول کن نیستند!  
عجبا!

خشما شلاقی ست بُهتِ اینهمه واماندن!  
که بلاهتِ بی پایان  
سایه وار سبز!

عرعرِ شیخ کم بود  
یوحناهای سمج  
ناقوس وار،  
دم به ساعت در می زنند!

به کدام بغض فریاد باید؟!  
کاین میدینه فاضله!، پیشکشتان!

ما خود به رهایی خویش می جنگیم  
بی خدا و رسول و شبانِ گله ای!

## ۲۸

## تبعیدی

۱ مارس ۲۰۱۳

باز آمدن دلهره ای ست کوهواره برشانه ها

آه

غربتی دیگر

خود دیگری

دیگری دیگرتر

چه غربت غریبی

در آن که همه سالهای غربت

بیتابی شمردی باز آمدن

برگورهای کدام یاد

باید خاطره چیدن

وقتی

خاکستری در باد تاب می خورد

چینههای به اخم

آینه هوار هشدار می ست

که رفت

همین!

## ۲۹

باشی نباشی  
 کار از اینها گذشته است  
 باغی که عریانی پاییز را هوار می زند  
 چه مرهمی اگر سبزانه برگ، گلی، علفی  
 این میانه شاخ و شانه کشد!  
 ببین  
 دیوارها همیشه جدایی نمی کارند  
 دلمرگی از انبوه زبانهای و رراج را به رخ می کشند هم.

خوشا گریزآهی  
 زخویش و به خویش،  
 تنهایی را سر سلامت رفیق!

۳۰

## تابستان ۶۷

اشک می شویم  
 چونان چکه های جاری بر پیشانی ام  
 سوگهای هر آدینه به راه  
 آهِ شعله کشانی  
 تاب می برد  
 خاوران  
 خاوران  
 خاوران بغض در من هوار می شود،  
 چه تابستانِ خونباری همراه؟!

جولای ۲۰۱۲

## ۳۱

تلنگوری به شعر مارتین نیمولر آنهم از نوع ایرانی اش!

۷ جون ۲۰۱۲

سلطنت طلبها را کشتند

اعتراض نکردند

چون سلطنت طلب نبودند

ناسیونالیستها را کشتند

اعتراض نکردند

چون ناسیونالیست نبودند

مجاهدین را کشتند

اعتراض نکردند

چون مجاهد نبودند

چریک ها را کشتند

اعتراض نکردند

چون چریک نبودند

کمونیسستها را کشتند

اعتراض نکردند

چون کمونیست نبودند

توده ای ها را کشتند

اعتراض نکردند

چون توده ای نبودند

لیبرالها را کشتند  
 اعتراض نکردند  
 چون لیبرال نبودند  
 حزب الهی ها را کشتند  
 نصحیت کردند، کنار آمدند  
 اعتراض نکردند  
 سراغ خودشان آمدن!  
 کسی نبود اعتراض کند!

مارتین نیمولر کشیش برجسته پروتستان بود که به عنوان یکی از سخنوران  
 جامعه در دشمنی با آدولف هیتلر شناخته شده بود و هفت سال پایانی از  
 حکومت نازی ها را در بازداشتگاههای سیاسی گذراند. نیمولر شاید بیشتر بخاطر  
 گفتار زیر بهتر شناخته شده باشد:

نخست سوسیالیست ها را بردند و من حرفی نزد  
 چون سوسیالیست نبودم  
 سپس اتحادیه های کارگری را بردند و من اعتراض نکردم  
 چون از اتحادیه نبودم  
 سپس یهودیان را بردند و من اعتراض نکردم  
 چون یهودی نبودم  
 آنگاه مرا بردند و کسی نمانده بود برای من اعتراض کند.

*Martin Niemöller (1892-1984) was a prominent Protestant pastor who emerged as an outspoken public foe of Adolf Hitler and spent the last seven years of Nazi rule in concentration camps. Niemöller is perhaps best remembered for the quotation:*

*First they came for the Socialists, and I did not speak out--  
 Because I was not a Socialist.  
 Then they came for the Trade Unionists, and I did not  
 speak out--  
 Because I was not a Trade Unionist.  
 Then they came for the Jews, and I did not speak out --  
 Because I was not a Jew.  
 Then they came for me--and there was no one left to speak  
 for me.*



## ۳۲

تنه‌ایم

در این سوی جهانی که نمیدانم

بر کدام حادثه برخورد

اسم من داشت

کجای حادثه جای من بود

من که بی جاترینهای این جهان بوده‌ام

کوله ای دارم همیشه کوچ

با انبوه یادمانهای تا عمق فریاد هوار می شود

اگر بگذارد

توده ی ابری که می گیراند

واژه واژه روی کاغذ اینهمه خیالی که گریزش است بی بهانه

آه

هیچ چیز عوض نشده است

کوله ی غریبی است

این کوچ

خاک

مستی کودکانه مرا هنوز

می دواند

میان شالی و یک گستره سادگی!

۳۳

چه بگویم

۲۳ آگوست ۲۰۱۱

واژه رسا نیست  
 کلام رنگ باخته است  
 سازهای خموش  
 نت باخته  
 خاک می خورند

صدا  
 بهتِ سکوتِ همه دنیا را کز کرده است

خاک  
 سترون اندوهباری می گرید

خیابان  
 از اینهمه دار بتنگ آمده است

گورها  
 ناروایی ی یک تاریخ فریاد می کنند

آیه ها تلاوت شکنجه اند

انفرادی

طناب

چارپایه

پاندول می شود انسان

تعبیر رحمان و رحیم

وای

چه نفرتی ست

چه

نفرتی ست

الله!

## ۳۴

چه زود بود آمدنت  
 چونان نسیم گذشتی  
 جانهای شیفته داغ  
 بخون نشستند  
 همانگونه که گفתי

دریغا دریغا که خاکمان هنوز  
 بنامت حسرت می شمارد به هر آه  
 ای کاش می داشتیم امروز  
 وای که بخون نشستگانیم بختیار

## ۳۵

حقیقت امروز ما  
 فاجعه فردای توست  
 همانسان که دیروز  
 سخت سرانه پا کوبیدیم

ما  
 آرزوهای بزرگ را  
 در خونبارترین انتحار خویش  
 به سلاخ داده ایم  
 خاک  
 تنها مامن ما شد  
 تا دستها  
 چونان جنگلِ تاراج شده  
 شهادت دهند  
 کین خاورانها  
 خوش باوری ما بود

## ۳۶

حیرت و حسرت و انتظار!

آه

خاورانها را

کوه بر نمی آرد تاب!

همراه!

شکستن

ره آوردِ راهِ بی سوار است

چشم به راهی بیهوده،

خود سوار راهی!

از چه دستها

به ناباوری سودن!؟

سلاح که برگیرد پس!

اگر بر نتابی،

آتشِ مرگ یک بار! شیون هم!؟

## ۳۷

یکشنبه ۲۲ اردیبهشت ۱۳۹۲ - ۱۲ مه ۲۰۱۳

چه داد و ستدِ حقیرانه ای!  
 نرد می بازند مرغانِ خانگی  
 به نعل و به میخ،  
 لاپوشان کدام جنایت است جانی ستودن!؟

آه  
 که خاورانها  
 شرافت این خاکندا!  
 ما میراث باختگانیم،  
 خشم کدام نسل گیراندن  
 چنین!  
 اینک  
 که مُشت بی سلاح،  
 مویه بارانند  
 آفتاب کاران یک تاریخ انتظار!  
 آیا  
 آتشی هست کُنده این خیلِ پا به جا!؟

## ۳۸

خاموشیِ این خاک  
 حیرانی کدام ژرفاناروایی ست؟!  
 کدام سوگ؟!  
 کدام خشما هوارِ ناباوری ست؟!  
 جنگل،  
 له له زنانِ آتشِ سربدار،  
 این پا آن پا می کند!

وای اگر بگیرد جنگل!  
 وای اگر سرریز،  
 آتشفشانِ همه حیرانی ست،  
 مرگ یک بار  
 شیون هم!



## ۳۹

۳ مه ۲۰۱۳

مردگان،  
 در سوگ زندگانند  
 هیولاها آیه بار می کنند  
 به شهادت صد و بیست و چهارهزار فسیل  
 باتلاق بلاهت شبانی  
 که توهم بذر افشانِ وحیِ تا ثریا می رود دیوار کج!  
 طوفان  
 کابوس بادکاران است  
 وای اگر  
 مرگ یک بار  
 شیون هم

## ۴۰

پانزدهم دسامبر ۲۰۱۲

خیلِ خاورانهای سربدار  
 وای  
 دار کم بود و آوار هم داغ می کند  
 آذربایجان مارالی - م

## ۴۱

دارها جنگل شهرهای من!  
 سبزانه های سرزمین، رنگِ خون است!  
 سر در فریبِ سیاهِ مرده خویان!  
 قامتهای سربدار  
 ... آه

زنجیر  
 زبانِ سخن است!  
 شومآیه های نفرت  
 به وهمِ خویش،  
 و کابوسهای ما!  
 سوگواره ای کز کرده!

قامت خمیده!  
 مات!  
 چه رفت بر آرزوهای سرخ؟!  
 سحرِ نشانِ آوازهای آفتابکاران ندارد!  
 جنگل عبوس!  
 آی  
 پیاله وا می گریاند  
 زخمه های شاهد این سالهای ما،

خشمافریاد سلاح ما کجا شد؟!  
که چنین شومفریاد،  
نسلِ امروز سر می دهد!  
آتشِ سلاحی نیست؟!  
کاین گونه دار و داغ،  
زبانِ تبر در جنگلِ انسان است امروز!

## ۴۲

۱۰ آگوست ۲۰۱۱

پشت فرمان

پر می کشد خیال  
 مستی از کدام نسیم چشیده است  
 کاینگونه تاب می دهد  
 افشان یادهای دور  
 که دیرپست بادِ حادثه پر دادشان

پرده پوش آتش با من  
 خاکسترِ یک عمر خاکستریست هنوز

بالکشان بی گاهیست گویی  
 توفان  
 اگر امان دهد هم  
 دیده  
 تاب  
 باخته است!

## ۴۳

می رقصد آب

می خواند باد

دشت

خیال می گیراند

آن سوی گستره ی لمیده

چه کسی

آه

می کشد!؟

## ۴۴

دویدیم و دویدیم  
 به قبرستون رسیدیم  
 نه قبرِ این و یا اون  
 به قبرامون رسیدیم

دویدیم و دویدیم  
 پسین تر ، پس پسین ترها رسیدیم  
 به جایی که دیگه زنده حرومه  
 خدایی کارِ هر زنده تمومه

بجای خنده گریه، اشک، زاری  
 به جای مستی قسمت شد خماری  
 به آیه، ندبه، لابه، زهره ماری  
 گرفته خر زآدمها سواری

خدا هم می کنه ییلاق قشلاق  
 بروی چارپایه، دار، شلاق  
 شده وارونه کار ما عجیبا  
 میده هر جاکشی هم درس اخلاق  
 و ما

آره  
 دويديم و دويديم  
 ببين آخه به چي جايي رسيديم؟!  
 بذار با تو بگم حرفِ دِلْمُو  
 خدایي ما نه شاشيديم  
 که ريديم!

## ۴۵

## دینِ تو انتخار انسان بود، شرافت انسانی باختن

آذرماه ۱/۱۳۹۱ دسامبر ۲۰۱۲

دیگر سجاده مادر بزرگ  
 مهربانی نمی بارد  
 الله واژه شومی ست  
 شلاق به زبان آیه سخن می گوید  
 کجای قرنهای رفته بگویم  
 کابوس تفسیر قرآن تو بود  
 گله ای انبوه  
 سر در خرافه سوره ها  
 سلاخی به سجود توهم یافتند  
 آه چه ها که جهل مرکب در چننه نداشت  
 حجره حجره به خمس و سهم و ذکات حوزه ساختی  
 اوقاف کدام حج و گنبد و بارگاهی  
 که نانپاره سفره ام  
 طلای بارگاه جهالت صحرای جا طلبی امامت بود  
 اسارت من  
 استوره رهایی  
 عربده کشیدی  
 چه خونبار



سرنوشت وطنم بافتی به غارت هست و نیست  
 خاورانهای هماره تاریخ ۱۴ قرن رقم زدی  
 سرها به دار  
 دارها جنگل شهرهای من شد  
 که روایت رسول تو بود  
 وحی یک کتاب مقدس  
 که ریش و عبایت سبز بماند  
 سرسبز به ذوالفقار قاتلِ بی چشم و رو  
 که چه وهم غریبی کاشت این همه وا نهادن  
 تا بتازی  
 گردن به مفت  
 شاخ شانه کشی  
 دیوانه ها هم لنگ انداختند به حماقت قرنهای دیوانگی ات  
 دیگر  
 نه مهربانی، دل می برد  
 نه شرافتی که به قرآنت بکارت باخت  
 شوم آوای خونبار تو بود  
 مناره و منبر  
 مسجد آباد  
 ویرانی خشتکپاره های دیارم  
 غارت  
 تنها تفسیر بی پرده آیه های تو بود

تو انتحار انسانیّت من بودی  
 در باتلاق تعفنت  
 که بهشت برینت را وهم بشمارم  
 پنج بار دولا راست  
 صلات حماقت شبانی فریاد کردن  
 تا تو لشکر جهل بداری  
 در بیغوله ای که بهشت خدایت باشد  
 چه تعفنی  
 چه باتلاقی  
 چه فرو مردنی  
 که ببازم  
 سادگی مهربان مادر بزرگ  
 در سالهایی که بخون نشستم باز!  
 دینِ تو  
 انتحار انسان بود  
 شرافت انسانی باختن!

## ۴۶

نیمه شب ۲ آوریل ۲۰۱۳

علفهای سیزده هم قاطی کرده اند  
 گره های پار و پیرارسال هنوز  
 سبز!  
 یکساله های دشت آیا هرساله گشته اند  
 که درختان این دیار  
 هر بار  
 سیزده بدر می کنند  
 تبر!

## ۴۷

رو به ساحل  
 رد پای من است و انتظار  
 پشت به کرانه کرده ام  
 که نگاه منتظرم  
 چشم ترا نفس می زند  
 در یک دریا آتش آفتابنشین

## ۴۸

## زمین وامدارِ پینه‌دستانِ توس

شنبه ۱۸ خرداد ۱۳۹۲ - ۸ ژوئن ۲۰۱۳

بوسه های خاک  
 خوشه خوشه  
 بر دستانِ توس.  
 بهار  
 از بازوانِ تو سبز می شود  
 اندوه واره های انبوده  
 بیهوده می زاراند به لابه گورهای یاس!

پاکِ دستانِ تو  
 ناپاکِ هیچ آیه نشاید!  
 آی  
 زمین وامدارِ پینه‌دستهایِ توس!  
 از این بهار  
 تا آن بهار  
 به چهار فصل  
 یک فصل به کرامتِ تو می رقصد  
 وای غنچ می زند دلم از آیینهایِ شادت  
 که

شوم واره های الله می تاراند از خاک!

بشکن بشکن بکوب بکوب

جو و گندم<sup>۱</sup>

شادی خاک است رقص تو

برقص تا برقصیم

در حسرت‌های این روزهای ناروا!

---

<sup>۱</sup> نام یک رقص کردی ست که گروهی از زن و مرد دست در دست هم می رقصند

## ۴۹

سوگوارانه می گذریم  
 کوله بار بغض امان می برد  
 آی  
 به کدام غم خویش  
 سینه درانیم  
 کاین سلیطگان آیه به حکم  
 داغهای دلمان را  
 خونبارتر به تفسیر نشسته اند!

## ۵۰

روزگار به امان پاییدن  
 رستن نمی زاید  
 بنشینیم و بشماریم  
 روز شب  
 شب روز  
 اندوه همه جهان در هوار ماست  
 آی  
 یک سوی خاورانهای خاک  
 یک سوی  
 جنگل به انتظار  
 سیاهکل  
 آمل  
 ماییم و میراثِ سردارانمان  
 مرگ یک بار  
 شیون یک بار

## ۵۱

۱۶ آوریل ۲۰۱۳

شادی باخته

گور می شمارد شهر  
 آیین مردگان جار می زنند  
 به دار و به بار و هوار!

گرده های جاری خیلِ مسخ،  
 خسته،

هاج و واج باج می دهند!

الله

در پیچ و تاب عمامه،  
 بی دردی کدام بی خانمان  
 به ریش می خندد!؟



## ۵۲

یازدهم دسامبر ۲۰۱۲

شب

نشان از کدام آرزو داری

آی

افشان گیسوا،

که نطفه بسته سپیدی.

نیمه های دگردیسیِ توست،

تاریکای روشن بیدار،

زخمه های شریف،

پیاله پیاله،

خیال می دوانی به تاخت،

زاده شدن تازه ای؟!

یا

شاید

باز

تکرار تکرار تکرار!

## ۵۳

## فریاد

سی ام اکتبر ۲۰۱۲

خشم می بافم  
 هق هقِ توفانی که بر ما گذشت  
 خاک  
 خون می گرید سوکِ اینهمه بیداد  
 الله  
 به کدام آیه ایران بخون نازل شد؟!  
 که بی قواره شبانی توهم ۱۴۰۰ ساله را  
 امروز معنایی دوباره تفسیر می کنند  
 شاید بگویی  
 ما که ویرانی همه تاریخ بر دوش کشیده ایم  
 این هم روش!  
 اما  
 حیرت خونبار این سالها را بگو  
 به کدام ویرانگی بگیرانم  
 که از دل آن همه به میدان آمدن  
 درو می کنیم!؟  
 ما که انسان ستوده ایم  
 امروز مسخ

در سلاخ خانه الله  
 گروه گروه  
 فوج فوج  
 سلاخی می شویم!  
 الله چه کینه ای ست با ما  
 کاین جانیانِ جهل و جنایت  
 بر ما  
 از پی قرن‌ها  
 نازل کرده است؟!  
 آی  
 سرودهای سیاوشانِ خاک  
 هوار هر نفس آتش حریفانه ای ست  
 این گوی  
 این میدان  
 بجنگ تا بجنگیم!

## ۵۴

## ما چله نشینان خاکیم

شنبه ۱۸ خرداد ۱۳۹۲ - ۸ ژوئن ۲۰۱۳

دسته‌های به اندوه  
تنهایی خویش می شمارد اگر  
روزی  
از همین روزهای بیگانگی  
خورشید بی دریغ می پاشاند  
بر سپاهی روزگار ما.

روزی که دیر نیست  
له لَه خیابانهای غمگین  
به پایکوبی ما  
سیراب می شود.

سبزه‌های به ماتم  
پوست می اندازند به ناگزیر  
تو  
من  
ما  
این خاک را به بهار می بریم.

آفتاب از دستان ما طلوع می کند.

ما

آری

ما

چله نشینان خاکیم!

## ۵۵

نعره های مرگخو

زندگی بر نمی تابد اگر،

رهایی

فریاد آوازه های هر آدینه است!

ببین!

سیاوشان خاوران،

شاهدانند هنوز!

## ۵۶

آه.....

مادران انتظار

مادران امید

مادران پایداری

مادران مهر

وای اگر دامنِ تو نبود

دادخواهی این همه فریاد

آیه ها چه شلاق!؟

آیه ها چه بیداد!؟

آیه خوانانِ بی چشم و رو،

در حسرتِ یک چشم بر هم نهادند بی کابوس.

دادخواهی یک تاریخ،

دستهای بیتاب می باراند.

وای اگر

فرمانِ آتش بگیراند جنگل!

## ۵۷

اشکها دریا دریا اشک  
 خاک سیرایی اش نیست آیا  
 کاین همه به تماشا!؟

چارپایه به جلاد دل داده است  
 گزمگان بزم آرایانِ سلیطگانند  
 دارها رنگ باخته اند  
 خونها دریا دریا خون  
 خشمافریادی ست روزهای کارزار  
 بجنگ  
 تا  
 بجنگیم!

## ۵۸

مرده خوبان  
 مرگ آفرینانند  
 روزگار  
 به تباهی می بافند  
 توهم ۱۴۰۰ ساله را  
 لابه پنجگانه تکبیر  
 هراس می کنند  
 دریغا زندگانِ مرده،  
 کز قاتلان خویش اسطوره جار می زنند  
 چه بیزاری ست  
 نفس در هوایی که مرده خوی مرگ می زاید به هر نفس!



## ۵۹

## نیایش نوروزی من

مارس ۲۰۱۲

ای بهار، ای زایشِ نو،  
 ای دوباره رُستن وُ بالندگی  
 ای سرآغاز دوباره،  
 پاک بودن، نیکی وُ سازندگی

ای که با تو می شود  
 جشن اهورایی در ایران ماندگار  
 ای که با تو می شود ما را به شادی، زندگی

ای نماد دیرپای شاد خواهی  
 شادبودن  
 شادزیست  
 ای نشان از یادگاران کهن  
 ایرانیان  
 سرزندگی

نیک می خواهم ترا نوروز  
 با آغوش باز

می ستایم باتو دیگر بار من  
پندار نیک  
گفتار نیک  
ای بهار  
ای روز نو  
آغاز نو  
نیک کرداری کنم با آتش سوری  
جهان تابندگی

## ۶۰

وای اگر پرنده ی خیال نبود و بال گشودنی  
تا عمق همه ی بیتابی ها  
در واشمار ی فصلهای یخی  
خاکستری،  
نفسگیر،  
بی کوچ،  
بی پرنده،  
بی پرواز.....  
وای اگر زنجیرها  
اندیشه می چزاندند  
پاهای در زنجیر  
بیهوده می نمود گامهای سترونِ این خاک

خیال می داند  
دل‌مردگی چار دیواری  
سکوت  
انتظار  
تا بینهایت تنهایی  
که چارپایه حسرتی ست رهیدن

وقتی جان می گیراند  
 اینهمه سر ریزهای به مانداب گندیدن  
 شهر از چه نمی آشوبد؟!  
 وقتی ساطور و سلاخ و سنگ  
 آه در سینه داغ می کنند

آوارها  
 به عیان  
 غارت همه تاریخ هوار می شوند  
 وای از اینهمه ناروایی  
 وای از اینهمه زنجیر، ضجه  
 زهرزخم زار زانوزدگان  
 وای اگر اندیشه یار نبود  
 خیال حقارت می شمرد بی پروا!

وارونگی ست روزگار ما  
 خیال  
 بالِ خوشخیالی ی دمی ست در برزخ پوم تاکِ خاک، باز.

دسته‌های مشتخشم ما  
 ببین  
 آتش بیار روزهای در تب و تاب است.

## ۶۱

۹ آگوست ۲۰۱۲

حسرتِ بالها را باد می برد  
 زمین گیری اندوهباری ست،  
 پروازِ پر پرندۀ یک عمر چشم به راهی!

آغاز می کنی  
 از پایانِ حسرتی و کوله ای و آهی هوار!

زنجیرها میراثِ رفتگانند!  
 ما که از وارونه افتاب نیامدیم؟!  
 تا  
 دری و دریاچه ای و چار کوه به سکوتداد!  
 چارپایه  
 طناب  
 فاصله ی نفسگیری بودن نبودن  
 آه  
 آن سوی پنجره غوغایی ست  
 رهایی!

می دانی؟!  
وقتی زمین در بوسه گاه هر بام و شاب  
خورشید می آغوشد؟!  
چرا ما که از و به آنیم  
همه چیز به ویرانی نشسته ایم!؟

## ۶۲

بالکشانِ تودهٔ انبوه  
خشماهوارِ خاک است  
بجان آمدن.

دل چه خوش دارد  
بیچاره حقیری حاکم  
در خون  
سرنوشت خویش چنگ می زند  
چونان غریقی ناجی باخته!

## ۶۳

## فریاد

یکشنبه ۲۶ خرداد ۱۳۹۲ - ۱۶ ژوئن ۲۰۱۳

بیهوده چنگ می زنی  
آشفته گیسوی سوگِ این خاک!

مسخ،

سخره به سخره گویی  
واگویه می کند به طنز،  
داغهای این همه رفت بر ما و ما  
شاهدان فریادهای هر آدینه ایم باز  
داغ بشماریم و گورهای بی نام  
دادخواهی در اسارتی ست  
اسیرانِ خو کرده به زنجیر!

زجرخنده های پلیدانه بین  
آیه خوانان تخت و شلاق و دار  
معرکه گردانند باز  
چارپایه های تاریخ  
زیر پای توده انبوه خاک می پاشاند هنوز  
به چشمهای مات.



وای  
 که قاتلان  
 گُرده سوارند  
 بر انبوه مانده به مانداب  
 چنگی به دل نمی زند این خشمهای بیراه  
 دستی دوباره باید آستین به آتشی بالا زدن  
 بگذار بنگرند قاتلان  
 فرمان آتش است ما را  
 نفشی دگر زدن هوار  
 مشّت و سلاح و فریاد  
 کاین خاک را وارثانند سیاووشان  
 قهر خشمافریاد جنگل آفتاب  
 که آشتی نشاید نشاید  
 جانی (> جنایتکار) به هیبت همراه  
 راه گشاید از دل آنهمه جنایت  
 که هر آدینه باز  
 سوگ می دارد به داغ خاورانهای خاک  
 ما که حرمت آتشیم روشنای این شب بی حرمت  
 فریاد  
 فریاد  
 فریاد

وهم از چه شمردن  
روزگارِ گزمه و دخمه و انفرادی؟!

وای که این روزگار  
رسم است گویی  
اشکِ شوق وُ بخون نشستن!  
گول های به نوبت چرخ!  
آدینه های پریشان مو وُ سوگُ سیاوشان خاک! باز!

## ۶۴

در هیاهوی انبوه انبوه  
نه کسی می گوید  
نه کسی می خواند  
نه کسی.....  
زنده مرده  
مرده زنده  
سکوت جار می زند

## ۶۵

شنبه ۲۲ تیر ۱۳۹۲ - ۱۳ ژوئیه ۲۰۱۳

سوک های سیاوشانِ خاک  
خشماهوارِ دادخواهی ماست.

ویرانیِ کدام و هم می شماری؟!  
کاین ناباوری،  
شومآواهای مرگخویان است!  
ببین

هنوز کابوس می شمارند!  
از پایکوبانِ لُج،  
بر کوی و برزنِ این خاک به دار!

چارپایه ها گواهِ هراسشان است!  
پاندولوارۀ فردایشان!

## ۶۶

پنجشنبه ۲۰ تیر ۱۳۹۲ تهران ۰۳:۰۰ - ۱۱ ژوئیه ۲۰۱۳

نشسته

خسته و غمگین

ژنده های خویش می کاود

سالان سال نبودش گویی جان شورانی

صدای پاها در گذر

نگاههای بی رمقش

پا به پا می شمارد انتظار

اگر دستی

مشتی مهربانی بدستش دهد

انبوه سر به لاک این همه بیگانگی

انسان خاک بر چشم خویش می باشد یک به یک در گذر

ژولیده

خسته و غمگین

هنوز خیال چه می داردش

خوش خیالی

آه

اگر

اگر

اگر.....





## ۶۹

## حیرت

سه شنبه ۱۵ مرداد ۱۳۹۲ - ۶ اوت ۲۰۱۳

پیکرِ زخمی،  
 زخمِ همهٔ تاریخِ دهان باز کرده باز  
 ماتِ خونبار  
 جارِ زدن  
 قسمت ما شد ناباوری!

کابوس تا کی؟! کجا؟!  
 وقاحتِ این قومِ بی چشم و رو،  
 نمکدان شکستن  
 رسمِ وقیحان فقیه!  
 فقاقتِ وقاحت!

آه که سیاووشانِ خاک را  
 خاورانِ خاوران  
 سوگناله های خونبار به حیرت!  
 بغض بر شمردن!

آی همرهان

سلاحی  
 آتشی  
 خشمی  
 مرگ یک بار  
 شیون هم.  
 .  
 همین!



## ۷۰

تنهایی را سر سلامت رفیق!

باشی نباشی

کار از اینها گذشته است

باغی که عریانی پاییز را هوار می زند

چه مرهمی اگر سبزانهٔ برگی، گلی، علفی

این میانه شاخ و شانه کشد!

ببین

دیوارها همیشه جدایی نمی کارند

دلمرگی از انبوه زبانهای ویراج را به رخ می کشند هم.

خوشا گریز آهی

ز خویش و به خویش،

تنهایی را سر سلامت رفیق!

## ۷۱

ملودی های خاک  
 زمزمه های غربت است  
 چه در غربت در خاک!  
 چه در خاک غربت!

## ۷۲

آوازهای اینجا و آنجا،  
 هر جای جهان!  
 دل می دهی به کوچی که دیری ست کوله بار کرده ای  
 شاد و سرخوش و مست!

وای این همه  
 هیچ است هیچ!  
 وقتی آوای لالایی مادر  
 کودکی ات را تاب می دهد خیال!

## ۷۳

یکشنبه ۹ تیر ۱۳۹۲ - ۳۰ ژوئن ۲۰۱۳

## دستها

نیایش هیچ خدایی نشاید  
که شلاق به کلامش  
حلقه ها به نامش  
چارپایه به حکمش  
مرگ تاب می دهند

سرها به سجده نشاید

## تکبیرها

خونین ترین تجاوز خلق  
عربده می شوند

پاها طوافی نشاید که جنایت

جهالت همه تاریخ وا می نالد

ناله سارانی کفن پوش

لاپوشان تباهی شان است

## آه

که پروا رنگ باخته

باز  
 کدام دست و سر و پایی  
 تاوان باید  
 به حکمِ آیه و سوره و یک گله بدتر از گرگ!

## ۷۴

شنبه ۱۲ مرداد ۱۳۹۲ - ۳ اوت ۲۰۱۳

شمشیر آهیخته

مرگ

می تازد بر این خاک!

ماندن

بودن

شدن!

دریغا مرگخویی

مرز بودن، نبودن، شدن!

پنهان چه می تپد،

قلب همیشه عاشق این خاک!

آب و آتش و باد و خاک

می پالاید بخون دل

پایدار کرامت انسان!

این شب چو سرآریم باز

خاک می زاید

آب می بارد  
 رقص آتش و نوازش باد  
 زایش و جوانه زدن،  
 سبزانه سبز سربرآیم زین ناروایی خونبار  
 ماییم سبز  
 ماییم ماندگار

## ۷۵

چهارشنبه ۹ مرداد ۱۳۹۲ - ۳۱ ژوئیه ۲۰۱۳

نه چراغ و نه آینه  
نه آشیانه ای به کوچ!

درخود فریاد می شوم  
به کوله سوغهای خاک!

مویه های خاوران  
انبوه اندوه  
پشته پشته!

آه!

من  
فاجعه می کشم بر دوش!  
چونان صلیبی  
که از آن من نیست!

حاکمانی مرگخو!  
زندگانی اسیر!

مردگانی مرگ بادان که زنجیر خویش می ستایند!

کوله

سوگ

فاجعه

گذار غریبی است کابوس این سالهای ما!



## ۷۶

## تبعیدی

جمعه ۱۸ مرداد ۱۳۹۲ تهران ۱۵:۵۰ - ۹ اوت ۲۰۱۳

چنگ می زنی به هزار خیال  
 ز "این" نباشدی!  
 کوچ می کنی هر چه بادا بادا،  
 می رسی اما،  
 آه از نهادت امان می بُرد  
 از برای "آن"  
 که بود!

## ۷۷

باغِ یادمانم را در گلدانی  
 به نارنجی کاشته ام  
 چه وسوسه ای می دارد  
 عطر برگ نارنجستانم!  
 کودکی ام را واگویه می کند  
 لختی چشم بر هم نهادن،  
 پرواز انکار ناپذیر است!

دورهای ملموس  
 نزدیکترین حسِ هوش و حواست!  
 در جانِ یادِ پرچین و باغ و نارنج!  
 آه!

آیا هیچگاه گذرت بود!  
 کنارۀ سبز و آبی،  
 نارنجی به دزدی کردن فرار!؟

## ۷۸

هرآینه در آینه  
 از تو با آینه می گویم  
 واگویه بینهایتی آینه در آینه هوار می شود  
 هست و نیست، نیست،  
 دیوانگی من است دلتنگانه دل تنگ جار می زنم!

## ۷۹

آرزوهای بزرگ را  
 با انگشتان کوچکت شمردم  
 نازخنده های تو بود و انتظار من.

بازخواهی شمرد  
 آرزوهای بزرگ را  
 یاد می کنی از من.  
 آیا می دانی،  
 دلم برای نازخنده های تو  
 تنگ می شود!؟

## ۸۰

## خشمافریاد

یکشنبه ۳ شهریور ۱۳۹۲ - ۲۵ اوت ۲۰۱۳

خشماگینه سوگوار.  
اندوه وارثانِ شب ماندگار.  
ما وارثانِ کدام جنگل و سربداریم؟!  
نه دستی به آتش،  
نه پایی بر بیتابی سنگفرشهای شهر!

آنان که قاتلانند  
اینان که آه وارگانِ بیداد!

دریغا خشماسلاحی تاختن!  
دریغا جنگل که دار و چارپایه،

آی

کاین رسم ما نبود!

مویه

مویه

هر سال به تابستانی!

پیوندهای گسسته  
 شب پاییدنِ بی سحر است!  
 خورشید از دستان به هم پیوند طلوع می کند،  
 سورِ پایکوبان مردم  
 دادخواهیِ خاورانه است!

خیابانها از چه به نکبت رنگ باخته سلاح؟  
 سوز آواهای دروغین است به رنگهای دروغین تر!

فرمان آتش از کدامین دهانها باید؟!  
 وقتی چنین قافیه باخته!  
 خشمآگینه سوگوار!؟

دشت می آشوبد هنوز  
 جنگل می خواند هنوز  
 بودن به سوگ و ناله!؟ نه!  
 به تاختن!  
 سرودن!  
 زندگی ست پایکوبان به لُج،  
 در این روزگارِ بی چشم و رویان!  
 برخیز!

خوابکابوس از چه بر شمردن!  
 شهر تشنه فریادهای رهایست!  
 بی پناهی از چه سر در سوگ بردن!  
 خود پناهیم این خاکِ هماره به تاراج!  
 سوگناله ها به خشمافریاد دادخواهی باید راه!  
 چه دلم غنچ می زند دستهای به شوق!

بایدت میدان به رزم  
 نه به سوگ نشستن رسم!

## ۸۱

۳۰ آگوست ۲۰۱۳

مُشتخشمِ انبوهِ اندوه را  
 به آهِ این سالها باد می دهم  
 شاید بر دشتی بنشیند  
 که نه بوی خون دارد  
 نه آسمانش سوگوارِ آفتاب است.  
 آرزوهایم را چونان بذری می افشانم  
 در دل گورهای هزاران گم نامان خاکم  
 روزی روزگاری  
 که تردیدی در آن نیست  
 بهاری می رسد  
 با خیلِ سوارانی به تاخت  
 که انبان آرزوهای بخون خفته گشایند  
 به آوازه‌های جنگل و ستاره  
 تا بدانند آیندگان،  
 کاین نسل  
 بخون خویش  
 زندگی فریاد کرده است

## ۸۲

ستیزِ سختسرانۀ سه سختسر است انگار

دلتنگی وُ غربت وُ منِ من!

دلتنگی به غربت دادم که بیوکد

غربت بیش وُ دلتنگی بیشتر

تنها منِ من است پوکیدن کار، بار!

آی

منِ من

پوکیده!

پو

کی

ده!



## ۸۳

چهارشنبه ۲۷ شهریور ۱۳۹۲ تهران ۱۲:۳۸ - ۱۸ سپتامبر ۲۰۱۳

سهمِ ما این " زمانی ها"  
 بغضِ هر فردایی ست  
 که امروز، دیروز شده است!

حسرتِ دیروز و هراسِ فردا؟!  
 وای  
 چه آینده اندوهباری  
 بار می دهد روزگار ما!

## ۸۴

دخترکم

۲۶ آگوست ۲۰۱۳

آرزوهای بزرگ را  
 با انگشتان کوچکت شمردم.  
 نازخنده های تو بود و انتظارِ من.  
 بازخواهی شمرد  
 آرزوهای بزرگ را،  
 یاد می کنی از من.  
 آیا می دانی  
 دلم برای نازخنده های تو  
 تنگ می شود!؟

## ۸۵

چه بیتابی می بارد  
چشم به راه!

تُندرِ تردیدها  
هوارِ شاید...اگر  
ولی تاب وُ توش وُ تکرارِ پوم تاکِ بیتاب  
آه  
اگر  
شاید  
شاید  
اگر  
شاید.....

## ۸۶

سر بر شانه ام بگذار  
آرامشِ همه دنیا با من است  
وقتی با منی.  
.  
دلم برای تو تنگ است.  
همین!

## ۸۷

شنبه ۳۰ شهریور ۱۳۹۲ تهران ۱۴:۱۳ - ۲۱ سپتامبر ۲۰۱۳

روزی از این روزها  
به آهی هوار می زنی حسرتبار: آه رفت؟!  
بگویم، نگویم، بکنم نکنم  
این پا آن پا کردنهای این روزها  
خشت خشت حسرتهای فرداست.

بگو  
بخواه  
بزن  
بگیر  
آه ناسزا بگو حتی  
اما  
هم اینکی که هستن معناست  
چه  
نیستن دیر است  
دیر  
خیلی دیر!

## ۸۸

یکشنبه ۱۷ شهریور ۱۳۹۲ تهران ۱۵:۲۶ - ۸ سپتامبر ۲۰۱۳

پر ابرِ سفید  
بربالِ گسترهٔ آبی  
رقصی کرشمه وار  
تا بینهایتِ نگاه من  
آه.....!  
وطن!

## ۸۹

کسی ست چون منِ من با من  
سایه ساری صامت و صبور  
در سوزانِ یادهایمان  
چتر می زند بر دلِ من.

دلتنگی  
چون ناقوسی نا به گاه  
دلَم را تاب می دهد.

آه اگر منِ من نبود با من  
او، او بود و من، من  
که ما بودیم با هم!

## چون راشِ جنگلِ انبوه دیلمان

جمعه ۵ مهر ۱۳۹۲ - ۲۷ سپتامبر ۲۰۱۳

چون راشِ جنگلِ انبوه دیلمان  
 گر مانده ام خموش و مات  
 گر زخم می زند به پیکر من  
 بیگانه خوی  
 خدایش تبر به دست،  
 هستم هنوز با همه بیدادِ ناروا  
 بر ریشه های خویش.

خورشید بوسه می زند  
 بر تارکِ بلندِ من از دورهای شرق.

مانا منم به سبزی و رُستن همیشه راه.

هرگز نبوده ام ز آیه و الله، بی رمق  
 هرگز نخفته ام به تباهی شب پرست  
 هرگز نخسته ام ز حیرتِ طوفانِ نا به گاه

من رسمِ خاک می برم ز ریشه به تاجِ بلند خویش

من کوله همه تاریخ در تنم

من راشِ جنگلم  
در برگ برگِ من آواز سربدار  
شور و شرارِ همره یارانِ بی قرار

خضم ار سخن بزبان تبر، چه باک  
چون رقصِ آتشم  
آواز آفتاب  
در رزم و کارزار  
هستم هنوز  
سبز و ستبر و سرافرازِ این دیار.  
میراث ماندگار

راش (*Fagus Orientalis*) درختی است که در جنگلهای ایران موجود می‌باشد، چوب آن برای ساختمان منازل روستایی استعمال می‌شود. این درخت از ۶۵۰ تا ۲۰۰۰ گزی در جنگلهای مرطوب آستارا، دیلمان، کلارستان، نور، کجور دیده می‌شود. < برگرفته از ویکیپدیا



### فشرده ای از زندگینامه و آثار گیل آوایی

رضا شفاعی (گیل آوایی)، ۱۹ فروردین ۱۳۳۵ در یکی از حومه های لاهیجان زاده شده است  
گیل آوایی در سال ۱۳۷۰ به کوچ ناگزیر تن داد و همراه دو فرزندش به هلند مهاجرت نمود. او ضمن تلاشهای فرهنگی و سیاسی خود به نوشتن و سرودن ادامه داده که مجموعه هایی از شعر و داستان به زبانهای گیلکی و فارسی، مقالات و نقدهای سیاسی و اجتماعی و ادبی، ترجمه داستانها و سروده ها و آوازها، از دست آوردهای تاکنون اوست. گیل آوایی عضو انجمن قلم هلند می باشد  
عمده آثار گیل آوایی به قرار زیر است

### مجموعه های شعر

عاشقانه ها - هوای یار - نازانه - آفتابخیز - تاسیانه های گیل  
آوایی - آفتاب نشین - چه سوال سختی - توش تش آتش -  
گپی با هم - کرشمه - هشت فصل - بانسیم - ناز افشان -  
پُرآواز - هوار - نه هنوز - دلشدگی - رقص خیال - چشمه  
نوش تو - زخمه های غزل

### مجموعه های داستان



می ناز - بیگانه آشنایی چون من - برگ ریزان - شاخکهای  
 حس - پرچین - بازی عشق - همه هیچ - گیلاماردان -  
 خوشا آینه که به گریه ام نمی خندد

### ترجمه به فارسی

If - اگر فراموشم کنی، مجموعه ی پنجاه شعر از پابلو نرودا -  
 , you forget me

.....  
 دلم برای تو تنگ است، برگردان مجموعه شعر تاسیانه ها به  
 انگلیسی Miss you

.....  
 بگذار برقصند، ترجمه شعرها و آوازهای مختلف از شاعران و  
 خوانندگان مختلف

.....  
 داستان "تشک سنگی" اثر مارگارت النور ات وود

.....  
 اتوپیا، مجموعه سروده های ویسلاوا شیمبورسکا شاعر لهستانی  
 wislawa-szymborska

### ..... ده داستان از آلیس مونرو Alice Munro

مواظب باش او اینجاست، عشق من، ترجمه داستان خرس به  
 کوهستان آمد

داستان "شور" - داستان گودالهای عمیق - داستان فرامون -  
 Dimension - داستان رادیکالهای آزاد - Free Radicals -  
 داستان هفت رود - Wenlock Edge - فرار - داستان "چشم  
 انداز از کاسل راک" - داستان آمندسن - ده داستان آلیس  
 مونرو در یک مجموعه

.....  
 دو سروده از خریت کُمرای Gerrit Komrij - دو داستان و  
 دوازده سروده از گریس پیلی

.....

شش داستان از استیون میلهاوز **Steven Millhauser**  
 داستان پیشینه یک اشتگی - داستان نزدیک شدن - داستان  
 فرمانروایی هراد چهارم - داستان صدایی در شب - داستان  
 جلای شگفت انگیز - داستان یورش فرازمینی- مجموعه شش  
 داستان از استیون میلهاوزر

....

تصور کن، مجموعه ای از شعرها و آوازهای انگلیسی و هلندی

....

خورخه لوئیس بورخس ای مجموعه از شعرهای بورخس

.....

چشم انداز، مجموعه ای از سروده های پُل سیلان

.....

داستان: وصیتنامه قاضی - روٹ پر اور جهاب والا

.....

ده آواز از اجراهای رچی هی ونز

.....

وقتی زنها خوبند از خاویر ماریاس

.....

چهار داستان از سه نویسنده: دوریس لسینگ(دو داستان)،  
 روبرتو بولانو، لئونارد مایکل

.....

مانیفستوی مکزیکی، روبرتو بولانو

.....

فیلمنامه " پُل های مدیسن کانتی " The Bridges of  
 Madison County - نویسنده: ریچارد گریونیز Richard  
 LaGravenese

.....

فیلمنامه نجواگر اسب The Horse whisperer / فیلمنامه:  
 اریک راث Eric Roth و ریچارد لا گریونیز Richard  
 LaGravenese/ براساس رمانی به همین نام از نیک  
 ایوانس Nicholas Evans

## تئاتر

نه آره، طرحهایی برای نمایش

## مجموعه های شعر و داستان های گیلکی

تی واسی - ایرانه سبزه نیگین - شورم شه شواله شون - تلار  
- هفتا بیجار - کوتام - داره پا - تسکه دیل - کولاکت - شواله

## مجموعه مقالات سیاسی ویژه نامه ها

هماهنگی ناهمگون، مجموعه ی مقالات سیاسی-چهارجلد

نشانی برای تماس: [gilavaei@gmail.com](mailto:gilavaei@gmail.com)

نام: تنهایی را سر سلامت!، مجموعه شعر نو

شاعر: گیل آوایی

ناشر: هنر و ادبیات پرس لیت

شهریور ۱۳۹۲ / سپتامبر ۲۰۱۳

[www.perslit.com](http://www.perslit.com)

تماس: [gilavaei@gmail.com](mailto:gilavaei@gmail.com)

توجه: بازانتشار اینترنتی این اثر فقط با بیان شناسه

های بالا مجاز است و انتشار چاپی آن مشروط به

کسب اجازه از گیل آوایی ست.